

مارکس و آزادی

تری ایگلتون

ترجمه
امین مدی

فرهنگ‌نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران - ۱۳۹۹

ترجمه این کتاب را تقدیم می‌کنم به پدرم علی‌اکبر مدی،
«آسیابان»، که عمری را در عرصه فرهنگ گذراند
و مرا با قلم و کاغذ آشنا کرد.

این ترجمه ممکن نبود مگر به یاری استاد مصطفی ملکیان،
سپاسگزار مهر و بزرگواری ایشان هستم که متن ترجمه را مطالعه و
ویرایش کردند و بی‌دریغ بنده را با پیشنهادهایشان یاری رساندند.

فهرست مطالب

فلسفه / ۱۱

انسان‌شناسی / ۲۹

تاریخ / ۴۹

سیاست / ۶۷

یادداشت‌ها / ۷۷

فلسفه

هگل و ارسطو بی‌شک فیلسوف بودند، اما کارل مارکس از چه جهت فیلسوف است؟ مارکس نوشته‌های بسیاری دارد که ظاهری فلسفی دارند؛ اما او همچنین به‌شدت ذهن فلسفی را به‌سخره می‌گرفت و در تز یازدهم و معروف خود دربارهٔ فوئرباخ اظهار کرد که «فیلسوفان جهان را به شیوه‌های مختلف فقط تفسیر کرده‌اند، هدف اما تغییردادن آن است».^(۱) ممکن است بی‌درنگ این پاسخ ارائه شود که تغییردادن جهانی که درک نشده دشوار است؛ مارکس نیز به‌طور قطع با این گفته موافق خواهد بود. هدف مارکس این نیست که کنش عاری از فکر را جایگزین اندیشه کند، بلکه می‌خواهد نوعی فلسفهٔ عملی شکل بدهد که به دگرگون‌ساختن آنچه فلسفه به‌دنبال درک آن است کمک می‌کند. تغییرات اجتماعی و فکری در کنار هم رخ می‌دهند. مارکس می‌نویسد: «فلسفه بدون

الغای^۱ پرولتاریا محقق نخواهد شد و پرولتاریا نیز تا زمانی که فلسفه محقق^۲ نشود قادر به الغای خود نخواهد بود.» (۲) در تز دوم او دربارهٔ فوئرباخ آمده است:

این پرسش که آیا می‌توان حقیقت عینی را به اندیشهٔ انسان نسبت داد پرسشی نظری نیست بلکه پرسشی عملی است. در عمل است که انسان باید حقیقت، یعنی قدرت و واقعیت، این جهانی بودن اندیشه‌اش را اثبات کند. بحث بر سر واقعی یا غیرواقعی بودن اندیشه‌ای که از عمل جدا شده مسئله‌ای سراسر مدرسی^۳ است. (۳)

این نوع خاص از نظریهٔ عمل‌گرایانه چیزی است که به‌عنوان «دانش‌رهایی‌بخش» شناخته می‌شود و دارای برخی ویژگی‌های متمایزکننده است. این دانش نوعی درک و آگاهی از موقعیت است که گروه یا فرد برای تغییر دادن آن موقعیت بدان نیازمند است و از این‌رو، در کنار دیگر چیزها، نوعی خودشناسی^۴ تازه است. اما اینکه به شناختی تازه از خود برسیم به این معناست که با همین عمل در خود تغییر ایجاد کنیم. از این‌رو در اینجا با نوع ویژه‌ای از شناخت روبرو می‌شویم که در آن عمل شناختن باعث تغییر چیزی می‌شود که مورد شناخت قرار

۱. در آلمانی Aufhebung و در انگلیسی transcendence: اصطلاح هگلی دارای معانی متناقض: حفظ، ایقا، برانداختن، لغو کردن و نیز فرارفتن. در برخی ترجمه‌ها معادل آن نفی/رفع/ارتقا انتخاب شده است.

۲. در آلمانی Verwirklichung و در انگلیسی realization.

3. scholastic

4. self-understanding

گرفته است. من در تلاش برای درک خود و موقعیتی که در آن قرار دارم هیچ گاه نمی‌توانم به‌طور کامل آنچه هستم بمانم، زیرا خودی که عمل درک را انجام می‌دهد، و نیز خودی که درک شده است، اکنون با آنچه در گذشته بوده‌اند تفاوت دارند. و اگر بخواهم تمامی این‌ها را درک کنم باز همین فرایند تکرار خواهد شد. مانند این است که تلاش کنیم روی سایه خود بپریم یا خود را با گرفتن موهایمان بالا بکشیم. و از آنجا که این‌گونه دانش منجر می‌شود به اینکه مردم به شکلی عملی شرایطشان را تغییر بدهند، این دانش به نوعی نیروی اجتماعی یا سیاسی، و به بخشی از موقعیتی مادی که مورد بررسی قرار می‌دهد تبدیل می‌شود و تنها «تأملی» در باب آن موقعیت نخواهد بود. این دانش به‌مثابه واقعیتهای تاریخی است و نه دانش به‌مثابه تأملی انتزاعی، دانشی که در آن آگاهی صرف و آگاهی از چگونگی، دیگر به‌طور مشخص از یکدیگر تفکیک‌پذیر نیستند. به‌علاوه، تلاش برای رهایی بخشیدن به خود شامل پرسش‌هایی در باب ارزش است، در حالی که آگاهی از موقعیت خود مسئله درک واقعی^۱ است. از این‌رو، اینجا تمایز همیشگی‌ای که فلسفه میان واقعیات و ارزش‌ها قائل می‌شود به شکل قابل توجهی محو می‌گردد. مسئله تنها این نیست که می‌توان این‌گونه از دانش را به شکلی ارزشمند به کار بست، مسئله این است که در وهله اول، انگیزه برای رسیدن به درک توأم با حسی از ارزش است. بنابراین، تریازدهم درباره فوئرباخ تنها درخواستی نابخردانه برای کنار گذاشتن تأمل انتزاعی و روی آوردن به «دنیای واقعی» نیست،

گرچه این خردباوری ستیزی تند را می‌توان در مارکس جوان دید. این‌گونه درخواست در وهله اول این مسئله را نادیده می‌گیرد که بدون مفاهیم انتزاعی دنیای واقعی نیز برای ما وجود نخواهد داشت. کنایه اشارت مارکس این است که این درخواست را در مقام فیلسوف مطرح می‌کند و نه فقط در مقام مبارز سیاسی. از این‌رو می‌توان گفت که مارکس در تبار برجسته فیلسوف ستیزانی همچون کرکگور، نیچه، هایدگر، آورنو، بنیامین، ویتگنشتاین و نیز متفکران معاصر همچون ژاک دریدا و ریچارد رورتی می‌گنجد، افرادی که در کل کرد و کار فلسفی زمان‌شان چیزی اساساً مشکل‌دار می‌بینند. برای این مردان خود فلسفه، نه فقط این یا آن موضوع در فلسفه، تبدیل به فعالیتی عمیقاً مسئله‌دار شده است. از این‌رو می‌خواهند یا از کل این پروژه بنا به دلایلی که هنوز از منظر فلسفی جالب‌اند، فراتر روند، یا راهی برای ریختن آن در قالبی سراسر جدید بیابند، هدفی که برای بسیاری از این متفکران به معنای خلق سبک جدیدی از نگارش نظری است. تلاش اکثر آنها تورم‌گاهی مدعاهای متافیزیکی فلسفه است و با چیزی به‌ظاهر بنیادی‌تر از پشت به آنها حمله می‌کنند: هستی، قدرت، تفاوت، اشکال عملی زندگی، یا در مورد مارکس «شرایط تاریخی». این دسته از فیلسوف ستیزان با مخالفان صرف فلسفه تفاوت دارند، همان‌طور که «ضدِ رمان»ی مانند اولیس از غیرِ رمانی مانند دفترچه تلفن متمایز است.

چرا مارکس این‌چنین نسبت به فلسفه بدگمان بود؟ یک دلیلش این است که نقطه شروع فلسفه را اشتباه می‌دانست. نقطه شروع فلسفه به اندازه کافی به عقب باز نمی‌گشت. فلسفه آلمانی مرسوم عصر او

— ایده‌آلیسم — از اندیشه‌ها شروع می‌کرد و آگاهی را اساس واقعیت می‌دانست. اما مارکس می‌دانست پیش از اینکه ما صرفاً به یک اندیشه برسیم اتفاقات بسیار دیگری باید رخ بدهند. پیش از اینکه شروع به تأمل کنیم چه اتفاقاتی باید رخ بدهند؟ باید با جهانی که مورد تأمل قرار می‌دهیم به شکلی عملی مرتبط باشیم و از این رو پیشاپیش می‌بایست درون مجموعه‌ای از روابط، شرایط مادی و نهادهای اجتماعی قرار گرفته باشیم:

تولید اندیشه‌ها، تصورات و آگاهی در وهله اول رابطه‌ای مستقیم با فعالیت‌های مادی و مراودات مادی انسان‌ها، و زبان زندگی واقعی دارد. تصور کردن، اندیشیدن و مراودات ذهنی انسان‌ها در این مرحله نتیجه مستقیم رفتارهای مادی آنهاست. همین مسئله در مورد تولید ذهنی نیز صادق است که به شکل زبان سیاست، حقوق، اخلاق، دین، متافیزیک و غیره نزد مردمانی بیان می‌شود. انسان تولیدکننده تصورات خویش، اندیشه‌های خویش و غیره است — انسان‌های واقعی و کنش‌گری که تحت تأثیر نوع مشخصی از تکامل نیروهای تولید خود و مراودات مرتبط با آنها، در تمام اشکال‌شان، قرار دارند. آگاهی هیچ‌گاه نمی‌تواند چیزی جز موجودیت آگاهانه باشد، و موجودیت انسان فرایند زندگی واقعی اوست. (۴)

در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که مارکس همچنان که می‌خواهد — به زبان معرفت‌شناسی — آگاهی و جهان مادی را به یکدیگر پیوند بزند، در کلامش بُعدی سیاسی نیز وجود دارد که در آن می‌خواهد